

# کار و کارگر در ایران باستان

## بر مبنای الواح خزانه تخت جمشید

شادروان دکتر ایرج وامقی

داستان تازه‌ای که برای کتیبه‌های ایرانی در آمریکای پیش آمده است، ما را بر آن داشت تا هم نگاهی دوباره به پیشینه درخشان تمدن و فرهنگ ایران زمین بیفکنیم و هم یاد دانشمندی کم مانند را که در زندگی پربارش جز به ایران و ایرانی نیندیشید، گرامی داریم. نوشتار زیر پیشتر در شماره ۱۰۶-۱۰۵ و ۱۰۸-۱۰۷ اطلاعات سیاسی-اقتصادی به چاپ رسیده است.

(ص ۴۰۰) و جای دیگر: «در شرایط و اوضاع جامعه برده‌داری، چنین استعمار بی‌سپهر و عمیقی فقط از طریق اعمال جبر و زور و اجبار اقتصادی ممکن الحصول بود.» (ص ۴۰۲)

اینکه نویسنده، چنین استنباطی را از روی چه قرائنی کرده است و مستند او در این اظهار نظرهای صریح چه بوده، بر ما معلوم نیست مگر آنکه فکر کنیم آقای تیورین مدارکی در اختیار داشته که ما از آن بی‌اطلاعیم.

آقای دیاکونوف، در صفحات مختلف به ساختمان جامعه ایرانی کهن، چه در اوستا، چه در گاتها و چه در اوستای متأخر اشاره می‌کند، یعنی: dāmanā (اوستای متأخر nmāna) و Vis (=ده) و soithra (=روستا، قصبه)، اوستای متأخر Zan-tu (=زند-قبیله و dahyu (=کشور) و نیز متذکر می‌گردد که واژه فارسی باستان māniya از ریشه همان واژه: nmāna است و آقای تیورین نیز تأکید می‌کند که این واژه به معنی اهل خانه و متعلقان و وابستگان به خانه و خانواده... است.

منظور ما این است که اگر مطابق نظر آقای دیاکونوف واژه کورتش را ترجمه یا معادل واژه manya بدانیم، نیز معنی برده یا حتی بیگار (یا به قول مترجم، بیگار) از آن بیرون آوردن، بسیار مشکل است. اما چنان که گفتیم، آن را به راحتی می‌توان «کارگر» ترجمه کرد؛ به همان صورت که

کارگرانی که در ساختمان تخت جمشید یا کاخ «پارسه» شرکت داشته‌اند، در متن‌های ایلامی خزانه، معمولاً با عنوان «کورتش (kūrtas) خوانده شده‌اند. کامرون، این واژه را به درستی با واژه karta در فارسی باستان مربوط می‌داند که قاعدتاً باید از ریشه kar، به معنی کار کردن باشد (نگاه: بار تولوممه ص ۴۴۴، رایخلت، ص ۲۲۵، نیبرگ، صص ۱۱۲ و ۱۱۴).

اما دیاکونوف، نویسنده کتاب تاریخ ماد (ترجمه کریم کشاورز، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۲۲۹) آورده است که در کتیبه بهیستون، این واژه ترجمه ایلامی لغت پارسی باستانی: maniya می‌باشد. همو، سپس از و. ا. تیورین Tjorin نقل می‌کند که «کورتش‌ها» ظاهراً نیروی کارگری خانواده‌های کشاورزان و شبانانی را که مستمند شده ولی هنوز تمام وسایل تولید را از دست نداده بودند... تشکیل می‌دادند. اگر خود رئیس خانواده کورتش نمی‌شد، مانیا maniyām او... یعنی اهل خانه او و اعضای خانواده اش اغلب اقتصاداً کورتش می‌شدند...» در جای دیگر همین کتاب می‌خوانیم: «کورتش‌ها، اعضای خانواده‌های منتسب به جماعات آزاد و سلحشور پارس بودند- یعنی اعضای Kāra- ولی با این حال شاه از ایشان در سراسر سال به عنوان مزدور یا برده، بهره می‌کشید...»

karta آورده درست نیست. دیاکونوف می نویسد: «[گرشویچ] به نحوی مستدل ثابت می کند که این کلمه از واژه فارسی باستانی grda و اوستائی gdrada، به معنی خانه مشتق شده است که کاملاً با māniya مشتق از mana، به معنی خانه منطبق است.» (ص ۲۳۰) «گرشویچ، گفته یبیلی را شاهد آورده، خاطر نشان می سازد که در زبان تُخاری، کلمه mānye (حالت اضافه جمع) یا بردگان، از زبان ایرانی به وام گرفته شده است و اصطلاح مانیوا و کورتش را با واژه یونانی oiketos (در کتاب کنت: oikos = خانه) یعنی برده خانگی مطابق می داند.» (ص ۲۳۰)

دیاکونوف، سپس بار دیگر عقیده و ۱. تیورین را مطرح می کند که «به کار واداشتن کورتش به نفع پادشاه مبتنی بر رسم بیگار جماعت دهکده بوده است.» (همان جا) در حالی که در اسناد منتشر شده از الواح خزانه تخت جمشید، از بیگار گرفتن جماعت، مطلقاً اثری دیده نمی شود و تا آنجا که سابقه بیگاری - یا به گفته مترجم، بیگار - نشان می دهد، فرد یا افرادی که به بیگاری گرفته می شده اند، مزد دریافت نمی کرده اند، بعلاوه حتی ممکن بوده است غذای روزانه آنان نیز به عهده خودشان باشد. در حالی که کورتش هامزد می گرفته اند و پس از این خواهیم دید که حتی تحقیقات همین محققان نشان می دهد که از تمام حقوق اجتماعی نیز بهره مند بوده اند.

پیش از آنکه موضوع را از جهت های دیگر مورد بررسی قرار دهیم باید گفت، برابر آنچه در بالا ذکر شد، از نظر فقه اللغه و ریشه شناسی واژه نیز، هیچ نکته ای که دلالت بر برده بودن یا معنی برده داشتن «کورتش» کند وجود ندارد. اما بعکس آن، یعنی اینکه کورتش ها کارگران مزدور، دارای حقوق فردی و اجتماعی بوده و حتی می توانسته اند هر موقع که بخواهند کار خود را ترک کنند، وجود دارد.

در کودتای «بردییه - گئومات»<sup>۳</sup> نیز چنان که داریوش در کتیبه بیستون آورده است، او، آنچه را کودتا کننده از مردم گرفته، به آنها پس داده است. ترجمه نوشته بیستون را در این باب می آوریم اما واژه های مورد بحث را عیناً نقل می کنیم: «داریوش شاه گوید. شاهی را که از تخمه ما برده شده بود، آن را من، برپا کردم. من آنها را بر جای، استوار کردم. چنان که پیش بود، آنچنان کردم. پرستشگاههایی که گئومات مغ ویران کرد، من، آباد کردم. چهارپایان (abicar) یا

کامرون هم آنرا workman ترجمه کرده است.

در ساختمان جامعه ای که گفتیم، و دیاکونوف هم بدان اشاره کرده است، کوچک ترین واحد اجتماعی همان nmana است (یا dōmāna) که بی تردید، به معنای خانواده است و باز نمی توان تردید داشت که واژه پارسی باستان māniya، معادل است با همین واژه، یا به هر حال مشتق از آن و به معنی اهل خانه.

اما واژه کورتش kurtas. آقای کامرون در کتاب خود «الواح خزانه تخت جمشید»<sup>۴</sup>، موارد متعددی را خاطر نشان می سازد که در واژه های دخیل از فارسی باستان در متن های ایلامی، مصوت «a» فارسی باستان در ایلامی به «u» تبدیل شده است. به نمونه های زیر توجه کنید:

(ایلامی) (فارسی باستان)

haum > [من] بودم = āham

hatur > آتش = ātar

kur. sā. um > واحد پول = karsa

kur. si. ik. kas > کشتکار = karsika

kur. rās > (پیشوند) = kara

nu.ma.u. mas > نهم = navama

نمونه های دیگری هم هست. طبق این قاعده، واژه کورتش در فارسی باستان باید karta باشد که آقای کامرون هم، به همان نتیجه رسیده است. چنان که گفتیم، این واژه در فارسی باستان از ریشه kar است و به همان صورت: karta در ترکیب dasta - karta (فارسی: دستگرد، دستجرد) (نگا: کنت، ص ۱۷۹) و همچنین به صورت kara، به معنی: کننده و سازنده در ترکیبات متعدد آمده است (نگا: کنت، واژه نامه. ذیل: kara) و از همین ریشه در اوستا و پهلوی (ساسانی و اشکانی) واژه های متعددی آمده است و نیز در فارسی.

همان گونه که در واژه: dasta. karta دیدیم که صورت فارسی آن تاکنون باقی است، در فهرست شادروان مفخم پایان (نامهای شهرها و آبادیهای ایران) ۲۴ دستگرد و ۳۲ دستجرد، در میان ده های کنونی ایران موجود است. مقصود از این طول و تفصیل این است که ممکن نیست با این همه شواهد و مدارک بتوان «کورتش» را معادل «برده» به حساب آورد و از آن نتایج «سیاسی» گرفت.

اما دیاکونوف، نظر گرشویچ را نیز مطرح می کند. نظر گرشویچ این است که آنچه کامرون در باب اشتقاق کورتش از

تاریخ ماد- دیاکونوف): «کورتش‌ها... ظاهر آن نیروی کارگری خانواده‌های کشاورزان و شبانانی را که مستمند شده ولی هنوز تمام وسایل تولید را از دست نداده بودند (یک توضیح کوتاه: وسایل تولید کشاورزان معلوم است، ولی وسایل تولید شبانان چه بوده است؟) و در جماعت خود ویشاپتی *visapaity* یا سهم زمین داشتند تشکیل می‌دادند.» (ص ۲۲۹) چنین نظری که قید ظاهر آن نیز به همراه دارد، دقیقاً باید «خبر» دانسته شود نه «نظر». مأخذ و منبع این «خبر» چیست؟ چه سندی چنین آگاهی بسیار مهم را به آقای تیورین داده است؟ اگر این «خبر» را «نظر» هم بدانیم، باید گفت این محقق، بر چه اساس چنین استنباط دقیقی کرده؟ که پس از آن هم مدعی است: «اگر خود رئیس خانواده کورتش نمی‌شد، مانیام *maniyam* او... یعنی «اهل خانه» او یا اعضای خانواده‌اش، اغلب اقتصاداً کورتش می‌شدند...» (ص ۲۲۹) همین محقق، در جای دیگر، کورتش را بیگار (بیگار) معرفی می‌کند و می‌گوید: «به کار واداشتن کورتش به نفع پادشاه مبتنی بر رسم بیگار جماعت دهکده بوده است.» (ص ۲۳۰) و سپس: «این کارگران بیگارکش را ممکن بود با واژه مشترک *māniya* (اهل خانه) اعضای خانواده بخوانند.

در باره کتاب تاریخ ماد دیاکونوف و نظریه‌های این نویسنده، سالها پیش از این، شادروان دکتر محمدعلی خنجی، مقاله‌ای ممتّع در مجله راهنمای کتاب نوشته و طی آن نقدهای اساسی و منطقی بر آن وارد آورده است. آن مقاله، با همه کوتاهی و اختصار که درخور درج در یک مجله بود، با چنان استقبالی روبرو شد که دستکم پنج بار توسط ناشران مختلف و با قطع‌های مختلف تجدید چاپ گردید. در اینجا، ما تنها به یک نکته لغوی در این باب اکتفا کردیم و خوانندگان گرامی را به خواندن اصل مقاله و توجه دقیق به مسائل مطروحه در آن توصیه می‌کنیم. شایسته ذکر است که پس از انتشار آن مقاله، شخصی با نام مستعار «ه. اسحق» در مجله «نگین» - به مدیریت آقای محمود عنایت - طی مقاله‌ای پاسخی به شادروان خنجی داد. ولی پاسخ دکتر خنجی را مجله نگین - به هر دلیل - چاپ نکرد. هر دوی این مقالات، همراه چند مقاله کوتاه دیگر در همین زمینه، پس از انقلاب، توسط کتاب فروشی طهوری به طبع رسید.

باری، در اینجا، نوشته یکی دیگر از محققان شوروی

چراگاه؟) مردم (*kāra*) و رمه (*gaitha*)\*\* و... (*māniya*) و خاندان *vithbis*\*\* که گئومات مغ از آنها گرفت، من برای مردم (*kāra*) به جای خود استوار کردم. پارس و ماد و دیگر کشورها...»

سپس دیاکونوف با اشاره به این واژه‌ها می‌گوید: «این اصطلاح، یعنی *māniya*، مدتها مورد بحث مفسران بود، گرچه تقریباً همه متفق بودند که معنی *abicāris* مرتع است و *gaitha*، اموال، دام می‌باشد.»

اما بعد، برای *māniya* دو تفسیر پیدا می‌شود. یکی از آقای تیورین و دیگری از آقای گرشویچ. به این تفصیل توجه فرمائید:

«هر دو تفسیر در این نکته متفقند که در اسناد اقتصادی مربوط به قرن پنجم قبل از میلاد که در استخر یافت شده، کلمه کورتش بسیار تکرار شده است.<sup>۴</sup> در کتیبه بهیستون (مقصود بیستون است) این واژه ترجمه عیلامی لغت پارسی باستانی مانّی (*maniya*) می‌باشد.» (ص ۲۲۹)

از فحوای عبارت چنین استنباط می‌شود که کتیبه فارسی باستان بیستون ترجمه از متن ایلامی است که در ایلامی کورتش بوده و در فارسی به جای آن *māniya* را آورده‌اند. در حالی که چنین چیزی مطلقاً نادرست است. نه تنها - نیازی به آوردن دلیل نیست - متن فارسی اصلی، و دو متن دیگر ترجمه است، بلکه در متن ایلامی در این قسمت واژه کورتش به کار نرفته که *māniya* را برابر آن در فارسی آورده باشند. از این گذشته، ترجمه ایلامی یا اکدی کتیبه به هیچ وجه ترجمه واژه به واژه در مفهوم امروزی نیست که بتوان در برابر هر واژه معادل ترجمه شده‌اش را یافت. برای مثال، باید گفت در ترجمه‌های این کتیبه، گاه از تعداد کشته‌شدگان و اسیران در جنگها هم سخن رفته است که در متن فارسی آن، وجود ندارد. به هر حال، به هیچ وجه معلوم نیست بر اساس کدام منطق لغوی، حتی جامعه‌شناسی می‌توان واژه‌ای را که به روشنی کامل به *mān* = خانه و خانمان مربوط است - یعنی *māniya* - کورتش معنی کرد و آنگاه کورتش را که جز «کارگر» هیچ معنای دیگری را نمی‌توان بدان منتسب کرد، چگونه می‌توان «برده» ترجمه نمود؟ آقای تیورین سپس عقیده‌ای را بیان می‌دارد که نمی‌توان دانست - و آقای دیاکونوف هم چیزی نمی‌گوید که - منبع اطلاعاتی او چه بوده است. او می‌گوید (نقل از

نظام برده‌داری اقتصادی یعنی همان که «سرواژ» یا «اسکلاواژ» گفته می‌شود، آشنایی داشته باشد می‌داند. اکنون توجه کنید که آیا آنچه در زیر از آقای داندامایف می‌خوانیم، با دانسته‌های علمی در این باره قابل تطبیق هست یا نه:

«در دوران هخامنشی [بر دگان می‌توانستند مانند مردم آزاد داری خود را اداره کنند. (ص ۲۶) که نفس این مطلب که برده «داری خود» داشته باشد، نفی وجود بردگی است. ادامه می‌دهیم: «آنها می‌توانستند به گرو بگذارند یا بگیرند و اموال غیر منقول را به رهن بدهند.» (همان‌جا)

معلوم نیست، غیر بردگان، یعنی آزادان، در این مورد دارای چه حقی یا حقوقی بیش از این «بر دگان» بوده‌اند و در این صورت چرا چنین «آزادانی» را آقای داندامایف «برده» نامیده است؟

«بر دگان نه تنها حق داشتند در زندگی اقتصادی کشور سهم داشته باشند، بلکه می‌توانستند صاحب مهر (امضاء) شخصی باشند.» (ص ۲۷) «در زندگی حقوقی، بردگان می‌توانستند مانند مردم عادی عمل کنند... این طور استنباط می‌شود که در مورد حفظ منافع میان بردگان و مردم آزاد، هیچ گونه تفاوتی وجود نداشته است.» (همان‌جا)

در این صورت، تردیدی نیست که سروکار ما با مردمی است «آزاد» که آقای داندامایف، بدون دلیل و مدرک و به دلخواه، نام آنها را «برده» گذاشته است. وقتی می‌نویسد «تمام رعایا، اشراف و بزرگان (مثل ساتراپ‌ها) برده فرمانروا محسوب می‌شدند» (ص ۲۸) معلوم نیست از نظر او «بر دگی» یعنی چه؟ به نظر وی رابطه فرزند با پدر، رابطه برده با برده‌دار است. توجه بفرمائید: «تمام رؤسای خانواده‌های پدرشاهی در مقابل اعضای خانواده خود اصولاً مقام صاحب برده را داشتند.» (ص ۲۹)

جای دیگر می‌خوانیم: (در باره اسیران جنگی) «اینها مستقلاً به کار می‌پرداختند و به شاهنشاه مالیات می‌دادند.» (ص ۳۳) تناقض گویی ادامه دارد: «درست قبل از بنیاد گذاری دولت هخامنشی، همچنین در دوران هخامنشیان، در بعضی از کشورها [ی تحت تسلط اینان] برده‌داری تغییراتی اساسی یافت... سازمان برده‌داری شروع به از بین رفتن کرد.» (ص ۲۶) و با این حال تمام «ساتراپ‌ها» و «بزرگان» و «اشراف» برده‌شاه شدند؟! به تناقض خوانی ادامه می‌دهیم:

(سابق) - یعنی آقای (م. ا. ا. داندامایف) را مورد بررسی قرار می‌دهیم. این نوشته، به صورت کتابی کوچک در سال ۱۳۵۸ در تهران به چاپ رسیده است با عنوان «تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان» (ترجمه میر کمال نبی پور - نشر گستره).

ناشر محترم، در مقدمه‌ای بسیار کوتاه و فشرده درباره این مقاله چنین می‌نویسد: «این اثر، در کنار تاریخ ماد از دیاکونوف و درباره تاریخ ماد نوشته محمد علی خنجی می‌تواند مجموعه‌ای را در زمینه تاریخ ماد و هخامنشی فراهم آورد.» این نظر ناشر، فی نفسه درست است، اما متأسفانه مشخصات مقاله دکتر خنجی داده نشده و خواننده در صورت تمایل به استفاده از آن نمی‌داند به کجا مراجعه نماید. از آن گذشته، بین نوشته‌های آقای دیاکونوف و داندامایف تفاوتی مگر در اندازه‌ها نیست؛ چه هر دو یک مسیر را در مسئله اصلی دنبال می‌کنند و بنا را بر «مرغ یک پا دارد» گذاشته و همه اقتصاد و سیاست روزگار هخامنشیان را در یک قالب از پیش پرداخته «برده‌داری» بررسی و توجیه می‌نمایند. گویانکه نویسنده اخیر از مصر و بابل و سایر کشورهای پیش از هخامنشیان نیز برای به کرسی نشاندن نظر خویش کمک می‌گیرد، ولی اینها به بحث ما مربوط نمی‌شود.

هر دو نفر، فرض اصلی را بر «برده‌داری» بودن نظام سیاسی-اجتماعی هخامنشی می‌گذارند و آنگاه تمام یافته‌های تاریخی را در این قالب می‌ریزند و کسری‌ها و کاستی‌های آنها با ملاحظاتی مختلف پر می‌کنند و تناقض‌های موجود را بدین طریق توجیه می‌نمایند.

وقتی سخن از بردگی می‌رود - و نه داشتن کلفت و نوکر و حتی کنیز و غلام زر خرید خانگی - همه می‌دانند که مقصود از آن بهره‌کشی اقتصادی از انسانها نیست که در چنگال برده‌داران، دقیقاً همچون حیوان، جزئی از مایملک «مالک» به‌شمار می‌روند و رفتار با آنان نظیر رفتار با حیوان است؛ صاحب هیچ گونه حقی از حقوق اجتماعی نیستند و این ضرب‌المثل عربی در حق آنها کاملاً صادق است که «العبد و مافی‌یده کان لمولاه»؛ در مزارع و معادن و کارگاهها، تا حدّ توان از آنها کار کشیده می‌شود و فجیع‌ترین نمونه «استثمار» انسان از انسان می‌باشد. این نکات را هر کس که با

خدمت خانگی بوده، یعنی کارگرانی که در خانه‌ها یا مزارع یا ساختمانها یا کارگاههای تولیدی کار می‌کرده و مزد می‌گرفته‌اند، و این را عنوان بردگی دادن، با هیچ یک از موازین علمی «سرواژ» و «اسکلاواژ» قابل تطبیق نیست و درست از همین جاست که آقایان دیاکونوف و داندامایف، کارگران پارسه را که بیش از سی هزار لوح، صورت دستمزد آنها را در برابر دیدگان دانشمندان گسترده است، برده می‌نامند. و از این هم می‌گذرند و «تمامی رعایا، اشراف، بزرگان (مثل ساتراپ‌ها) را برده فرمانروا» محسوب می‌دارند. به تکرار می‌خوانیم: «در ایران، تمام رؤسای خانواده‌های پادشاهی در مقابل اعضای خانواده خود اصولاً مقام صاحب برده را داشتند.» (ص ۲۹) در این صورت به راحتی تمام می‌توانستند ادعا کنند که مردم سرتاسر امپراتوری وسیع هخامنشیان برده پادشاه بوده‌اند و دیگر برای نشان دادن نظام و ساختار برده‌داری، نیازی به احتجاج و آوردن دلیل و برهان و سند و مدرک وجود ندارد.

شادروان دکتر محمدعلی خنجی در مقاله سابق الذکر، به روشنی نشان داد که این برداشت‌ها و این نوع استنباط‌ها تا چه اندازه از تحقیق تاریخی دور و به مسائل سیاسی این محققان نزدیک و مربوط است و ما در اینجا چیزی بر آن نمی‌افزاییم، اما ناچاریم، درباره معنی یک واژه دیگر، درست بررسی و موشکافی کنیم که آن واژه نیز خود بهانه‌ای شده است برای گرفتن چنان نتیجه‌هایی. این واژه در کتیبه بیستون چندین بار به کار رفته و داریوش سرداران خود را با آن واژه معرفی کرده است: bandaka.

این واژه را معمولاً به معنی برده گرفته‌اند. اما ببینیم آیا این واژه تحمل بار چنان معنایی را دارد؟ این واژه در اوستا نیز چندین بار به کار رفته (نگا: بار تولومه، ص ۹۲۶ و نیز صفت basta، از همان کلمه ص ۹۵۲. نیز نگا: پورداود- یشتهای اوستا، ج ۱- درواسپ یشت، بند ۱۸). ماضی این واژه basta است. در فارسی نیز، بندوبست، ماده‌های مضارع و ماضی فعل بستن است. در کتیبه بیستون، داریوش همه سرداران خود را که برای فرونشاندن آتش طغیان مخالفان خود، به اطراف و اکناف کشور پهناور کورش می‌فرستد، با ترکیب manā bandaka یاد می‌کند. آیا معقول است- با توجه به آنچه تاکنون گفته شد- همه سردارانی را که در پادشاهی داریوش و تثبیت قدرت او نقش اصلی و اساسی به عهده

«در دوره هخامنشی، تعداد نسبتاً زیادی برده، که دارای خانواده، زمین و خانه و اموال منقول بودند، وجود داشتند.» (ص ۲۷). نمی‌دانیم «ساتراپها» و «اشراف» و «بزرگان» نیز جزء این «تعداد نسبتاً زیاد» منظور شده‌اند یا نه. به هر حال موضوع را بی‌می‌گیریم: «حتی گاهی پیش می‌آمد که اینچنین بردگان خود بردگان دیگری خریداری یا مردم آزاد را استخدام می‌کردند تا از کار آنها در املاک خود استفاده کنند.» (همان جا)

آیا تاکنون، در جایی برده‌ای با چنین اوصاف و حتی دارای «املاک»، شنیده یا دیده شده است؟ چگونه آقای داندامایف توانسته و به خود اجازه داده است چنین کسانی را برده بنامد؟ این چنین چیزی خدا هم نیافرید. اگر در عبارتهای نقل شده در بالا، به جای واژه «برده» واژه دیگری چون «زمین دار» بگذاریم، از نظر حقوق اجتماعی چه چیزی عوض می‌شود؟ از سوی دیگر، چنین کسی که دارای این همه امتیازات حقوقی و اجتماعی است که می‌تواند خود «برده» بخرد یا فرد «آزادی» را برای کار در «املاک» خود استخدام کند و از او بهره‌کشی نماید، خود برده چه کسی بوده یا می‌توانسته است باشد؟

تا پایان، تناقض گویی ادامه دارد:

«برده در معامله با شخص دیگری مجاز بود که فقط داری خود را به گرو بگذارد نه شخص خود را. قانون (کدام قانون؟) به صاحبان برده اختیار داده بود که داری برده را ضبط کنند. بنابراین حتی بردگانی که وسیله کافی در اختیار داشتند، نیز نمی‌توانستند آزادی خود را باز خرید کنند، زیرا تمام داری آنها به هر حال متعلق به صاحبان آنان محسوب می‌شد.» (ص ۲۷) و مادر چند سطر پیش، از همین نوشته داندامایف نقل کردیم که «بردگان از تمام حقوق اجتماعی بهره‌مند بودند.»!!

نویسنده، در جای دیگر مقاله خود از سیستم برده‌داری پادشاهی صحبت می‌کند و می‌گوید که پارسیان از زمان تشکیل دولت خود فقط این «سیستم» را می‌شناختند و می‌افزاید که کار بردگان هنوز اهمیت جدی اقتصادی پیدا نکرده بود. گرچه، ماهنوز نمی‌دانیم «روش» برده‌داری پادشاهی که معلوم نیست آقای داندامایف از کجا کشف کرده‌اند چگونه روشی بوده است، اما باید گفت، اگر این نوع برده‌داری اهمیت اقتصادی جدی نداشته، ناچار نوعی



(تاریخ ماد، ص ۴۰۴)

اما در اینجا، آقای دیاکونوف واژه دیگری را به میدان می کشد تا نظر خود را به اثبات رساند، و آن «مریکه: marika) است. این واژه که به گفته او معنی خاصی دارد، در یادداشت های کتاب، به: تبعه، مطیع، متبوع برگردانده شده (ص ۷۲۵)، یعنی آنچه چیزی است مانند برده و بنده. اما ببینیم این واژه در چه جاهایی به کار رفته و چگونه می توان چنین معنایی را از آن دریافت کرد.

واژه marika در نوشته های فارسی باستان - کتیبه های هخامنشی موجود - سه بار به کار رفته و آن هر سه بار نیز در یک کتیبه، یعنی کتیبه ای که بر فراز آرامگاه داریوش در نقش رستم نوشته شده است و هر سه بار هم در حالت منادا و در هر سه بار نیز مورد خطاب داریوش است و در واقع شاه برای پس از مرگ خود او را یعنی marika را اندرز می دهد. مادر اینجا ترجمه ای یکی از آن سه مورد - مورد اول - را می آوریم بدون آنکه واژه marika را ترجمه کنیم. اما پیش از آن متذکر می شویم که در این کتیبه، داریوش، تنها از خود سخن می گوید و اگر می شد که همه کتیبه را در این مقاله نقل کنیم، موضوع را می شد روشن تر بررسی و بیان کرد. بطور خلاصه باید گفت که از بند دوم کتیبه تا پایان بند دهم، داریوش، خود را به خوانندگان کتیبه می شناساند و می گوید که راستی دوست است؛ بدی را دوست ندارد؛ زورگو و فریبکار نیست؛ در حالت خشم تصمیم نمی گیرد؛ حاکم بر نفس خود است؛ نیکان و بدان را در خور آنها پاداش و پادافره می دهد؛ دهن بین نیست؛ در نبرد جنگجوی خوبی است؛ در سواری و تیراندازی مهارت دارد؛ نیزه انداز چیره دستی است؛<sup>۷</sup> و تمام این هنرها را به خواست «اهورامزدا» دارد و پس از این سخنان می آورد:

«ای [marika، تو نیک بشناس که من چگونه مردمی (= انسانی) هستم و چگونه است هنرهایم و چگونه است برتری هایم [نسبت به دیگران]. مگذار ترا دروغ نماید آنچه [از من] به گوش شنیدی. آنچه شنیدی انجام بده که ترا دستور داده شد.» (کتیبه نقش رستم، بند ۱)

آقای کنت، در کتاب خود، این واژه marika را چنین معنی کرده است: «شخصی از طبقات پائین. نوکر، برده» حالا کدام یک از این واژه ها را می توان در متن فوق به جای marika قرار داد؟! آیا داریوش همه آن هنرها را در پنجاه

داشته اند، برده داریوش بشناسیم؟ در میان این سرداران، دو تن هستند که حتی در به تخت نشستن او سهم بسزایی دارند. «ویندفرنه» و «ویدرنه» دو تن از دستیاران داریوشند که با او، پس از مرگ کمبوجیه راه مادر را در پیش گرفتند و به سرعت خود را به «گئومات» در دژ sakyäuvati (سکاوند یا اسحق وند کنونی، نزدیک هرسین) رساندند و او را به قتل آوردند. آیا چنین کسانی که داریوش آنها را -manä ban- daka می خواند، به راستی برده او بوده اند؟! پیداست که چنین تصویری دور از ذهن و بکلی باطل است. نکته اینجاست که ما، تا به امروز این واژه را به صورت صفت مفعولی در فارسی دری که از ماده ماضی ساخته می شود، یعنی «بسته» و در معنی کسی که با شخصی پیوند و پیوستگی دارد، به کار می بریم (چه خانوادگی و چه غیر خانوادگی). اگر این پیوند، پیوند خویشی و خانوادگی نباشد، با پیوند «وا» - یعنی وابسته و در جمع: وابستگان - و اگر پیوند خویشی و خانوادگی باشد، بدون پیشوند و در شکل و معنی اخیر، معمولاً به حالت جمع - بستگان - به این ترتیب که «بستگان» در معنای افراد خانواده و خاندان - چه سببی و چه نسبی - مورد استعمال دارد و «وابستگان» و «وابسته» در مورد کسانی که به شخص و زندگی او مربوط و نزدیکند ولی از اعضای خانواده محسوب نمی شوند، به کار می رود. لازم به گفتن است که واژه های پیوند و پیوسته نیز - که هر یک دو جزء دارد - جزء دوم آنها همین واژه های «بند» و «بست» است و در شاهنامه فردوسی بطور مکرر، در مورد اعضای خانواده به کار رفته است: «زیوسته، پیشم نبود کسی»، به نظر می رسد که مقصود داریوش نیز از بکار بردن آن واژه، همین معنی بوده است. در غیر این صورت، باید قول این محققان را که قائل به وجود و حضور مردمان آزاد - یعنی غیر برده - هم در میان ایرانیان بوده اند، نادرست بشماریم و چنان که پیش از این گفتیم، تمامی مردم امپراتوری را - چه ایرانی و پارسی و غیر ایرانی - برده به شمار آوریم.

جالب این است که آقای دیاکونوف نیز، که جامعه هخامنشی را برده داری می داند، متوجه این معنی شده که «بندک» bandak، معنی کلی دیگری نیز دارد: «که مطابق است با دولوس dolus یونانی و شخصی را که تابع و وابسته دیگری باشد نیز می رساند و از آن جمله، داریوش در کتیبه بهیستون، ساتراپ های خود را چنین تعریف می کند.»<sup>۵</sup>

باری، نظیر این بلا، چنان که گفتیم، پیش از این بر سر واژه māniya آمده بود و کنت آنرا برده‌خانگی معنی کرده و البته از ریشه māna که گفتیم در اوستای کهن و متأخر به صورت damāna و nmāna به معنی خانه و جا و مسکن است و در فارسی در واژه خانمان باقی مانده است. حتی در سنسکریت: dāma و در یونانی: domus به همان معنی است. جالب این است که این واژه تنها یکبار در نوشته‌های فارسی باستان به کار رفته و آنهم در نخستین ستون کتیبه بیستون.

برای پایان دادن این مطلب، یک بار دیگر ترجمه این بخش از نوشته بیستون را می‌آوریم تا ببینیم آیا جز معنی برده‌خانگی استنباط دیگری از آن نمی‌توان کرد؟

ستون اول - بند ۱۴: «گوید داریوش شاه. شاهی را که از خاندان ما برده شده بود، آن را من برپا کردم. من آنرا در جای [خود] استوار کردم. چنان که از پیش [بود] من آنچنان کردم. پرستشگاههایی<sup>۱</sup> که گئومات مغ ویران کرد، آباد کردم. به مردم چراگاهها و رمه‌ها و māniya و خانه‌هایی را که گئومات مغ گرفت، من باز گرداندم. مردم را به جای استوار کردم.»

گمان نمی‌رود بتوان واژه برده را در این متن به جای māniya جا انداخت. به نظر من این واژه - با توجه به ریشه آن - هزار بار بیش از آنکه معنی برده و غلام بدهد، به معنی لوازم خانه یا بطور کلی دارایی و مال و منال است. اگر گئومات خانه‌های مردم را گرفته بود، ناچار لوازم خانه را نیز متصرف شده بوده است؛ اموال و دارایی اشخاص را هم متصرف شده بوده است.

در سال ۱۳۱۹، به هنگام خاکبرداری از تخت جمشید - در قسمتی که در میان دو کاخ ابدانه (داریوش) و صدستون (خشایارشا) قرار دارد - سردری پیدا شد که آن را تیغه کرده بودند. با برداشتن تیغه، تعداد فراوانی لوحه‌های گلی کوچک، به خط میخی پیدا گردید که بعدها معلوم شد خط و زبان آنها ایلامی است. این الواح بنا به شهادت مرحوم مصطفوی که خود در زمان شمارش آنها حضور داشته، از سی هزار متجاوز بوده است.

دو سال پس از آن، بنا به درخواست مؤسسه شرقی دانشگاه شیکاگو - که متصدی حفاریهای تخت جمشید بود - و موافقت دولت وقت ایران، این الواح در ۵۰ صندوق

سطر، برای نوکرها و برده‌ها برشمرده است؟ اگر این واژه را، تبعه و در جمع «اتباع» هم ترجمه می‌کردند، مسئله‌ای نبود. اما آن را به مفهوم «پست و بی‌مقدار و کسی که کارهای پست را انجام می‌دهد» گرفتن، شیوه علمی نیست. معلوم نمی‌کنند که چگونه است که داریوش از میان آن همه مردم امپراتوری فقط اشخاص پست را مورد خطاب قرار داده و از آنها خواسته است که حرفهایش را دروغ نپندارند و برتری‌هایش را بشناسند. برای این توجیه هیچ‌گونه منطقی لغوی وجود ندارد و البته از دیدگاه اجتماعی نیز هیچ منطقی آنرا توجیه نمی‌نماید. چرا که وقتی همه برده و بنده باشند، پس برده‌داران کجا هستند؟ مگر می‌شود برده بدون برده‌دار را پذیرفت؟

لازم است گفته شود در نقش رستم، کتیبه دیگری از داریوش وجود دارد (در کتاب کنت با علامت DNA). در آن کتیبه - که بطور قطع مقدم بر DNA است - داریوش از کشورهایی که بر آنها فرمان رانده است سخن می‌گوید و اینکه «اهورامزدا» او را برای برطرف کردن آشفتگی این سرزمین‌ها شاه کرده است و بدون اینکه مخاطب معلومی داشته باشد می‌گوید: «اگر بیندیشی که چند بود آن کشورها که داریوش شاه داشت، به این بیکرها که تخت [مرا] می‌برند بنگر» و همه این توفیق‌ها را از «خواست اهورامزدا» می‌داند. این کتیبه دارای شصت سطر است و از سطر پنجاه و شش به بعد - یعنی در بند پایانی - خطاب می‌کند که:

«[ای] martiya، فرمان اهورامزدا ترا زشت ننماید.»<sup>۸</sup>

چه در marika و چه در martiya، خطاب داریوش، به حکم منطق، به «انسان» است نه به شخص و نه به گروه خاص، بلکه او همه کسانی را مورد خطاب قرار داده است که ممکن است روزی این نوشته‌ها را بخوانند. بنابراین جز اینکه در هر دو مورد، آنرا «ای مرد» یا «ای انسان» ترجمه کنیم، چاره‌ای نداریم و این تنها واژه‌ای است که در هر دو کتیبه می‌تواند جایگزین آن دو واژه شود. جالب این است که واژه marika، چنان که گفتیم، جز در این سه بار، مطلقاً به کار نرفته که بتوان به قرینه معنی در آنجا چنین تصویری یا توهمی را موجه دانست. هر دو واژه از ریشه mar (فارسی باستان و اوستا) و به معنی مردن است که در هر دو زبان یکسان، و از همین ریشه است واژه‌های مرد و مردم و مرگ و مردن، در فارسی دری.

است آزاد از آنها با مختصر توضیحاتی توسط مرحوم مصطفوی و دیگر هیچ! اینک برای نمونه ترجمه کامل نوشته و نیز پژوهشهای او را درباره نخستین لوح به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

#### الف: ترجمه:

۱- [به] شاکا گزارش می‌دهد؛ ۲- برد کاما می‌گوید:  
 ۳- سه کار شه و دو شکل ۴ [و] نیم يك شكل ۵- نقره [به]  
 هرد کاما. نام او ۶- يك مصري چوب ۷- کار [و] سرپرست  
 صد [نفر] ۸- [که] کارگر مزدور [است] ۹- در پارسه [و] آنها  
 را [و] هوکا مسؤل است ۱۰- بپردازید. به آنها گوسفند ۱۱- و  
 شراب، معادل [پولی] ۱۲- يك گوسفند در برابر سه شکل  
 ۱۳- يك كوزه [شراب] در برابر يك [عدد] از همان [شکل]  
 ۱۴- ماه‌های ورك زَن ۱۵- اثریادی و انامك ۱۶- سامیه، و یخنه  
 ۱۷- در جمع پنج ماه ۱۸- در سال سی و دوم [داریوش] ۱۹-  
 يك مرد در ماه شش شكل ۲۰- ويك نیم ۲۱- از يك شكل  
 دریافت می‌کند. هیپی روکا ۲۲- نوشت، از مردو کا ۲۳- رسید  
 گرفت.

#### ب: مضمون لوح ۱:

برد کاما به [خزانه‌دار] شاکا گزارش می‌دهد که مبلغ سه  
 کار شه و دو نیم شکل نقره باید به يك نفر مصري چوبکار و  
 سرپرست صد کارگر به نام هرد کاما که يك کارگر مزدور در  
 پرسپولیس است و مسؤل او و هوکا است، پرداخت شود.  
 پرداخت نقدی نیست بلکه با گوسفند و شراب [است]: يك  
 گوسفند سه شكل و يك كوزه شراب يك شكل. این مبلغ  
 پرداخت می‌شود برای انجام کار در ماههای هشتم تا دوازدهم  
 سال سی و دوم [داریوش]. دستمزدها این مصري در ماه معادل  
 شش و نیم شكل پرداخت می‌شود. نویسنده لوح  
 هیپی روکا رسید گرفت از مردو کا.

#### ج- یادداشت‌ها:

سطر ۷- واژه se.is.ki: این واژه که ممکن است تکرار  
 ریشه se-ki باشد و در ارتباط با چوب، ده بار در این متن‌ها  
 به کار رفته است بنابراین ممکن است بتوان آنرا [چوب]  
 تراش (چوبکار، منبت‌کار) معنی کرد. بویژه آنکه در سه  
 مورد به طور واضح مربوط به ساختن مجسمه است (یعنی:

بسته‌بندی و به رسم امانت به آمریکا فرستاده شد که در آنجا  
 تمیز و سپس خوانده شود. نمی‌دانم این الواح هنوز در آنجا  
 هست یا نه. چند سال پس از آن واقعه، در جایی که امروز  
 به طور قطع محل خزانه تخت جمشید دانسته می‌شود و در  
 نزدیکی باروی تخت جمشید قرار دارد، ۷۵۰ لوح دیگر  
 یافت شد که بنا به نوشته مصطفوی ۴۸ عدد آن سهم هیئت  
 علمی آمریکایی دانشگاه شیکاگو شد و به آنجا منتقل  
 گردید.

در سال ۱۹۴۶ از طرف دانشگاه شیکاگو، کتابی حاوی  
 تحقیقات پروفیسور کامرون انتشار یافت به نام «الواح خزانه  
 تخت جمشید» Perspolis Treasury Tablets که ترجمه  
 و تفسیر قریب به ۹۰ لوح را در بر داشت.

پروفیسور کامرون، در این کتاب ضمن مقدمه نسبتاً  
 مفصّلی، به تمام جزئیات الواح پرداخته و چگونگی کار روی  
 آنها را شرح داده و پس از آن ترجمه و شرح یکایک الواح را  
 آورده است. ترتیب کار چنین است:

نخست در دو ستون آوانویسی متن و ترجمه دقیق واژه به  
 واژه را در برابر آن آورده و برای روشن شدن بیشتر موضوع  
 واژه‌هایی را در میان دو کمانک اضافه کرده و سپس به صورت  
 ترجمه آزاد، مطلب و مضمون اصلی لوح را به روشنی داده  
 است. پس از آن یادداشت‌هایی درباره واژه‌ها و برخی مطالب  
 که نیاز به توضیح و تشریح بیشتری داشته و اهل تحقیق را به  
 کار می‌آید، اضافه کرده و به دنبال آن به یکی از مهمترین  
 بخشهای مربوط به الواح پرداخته است و آن توضیح درباره  
 نامهای خاصی است که در الواح آمده. بیشتر این نامها ایرانی  
 است و جز در این متن‌ها در جای دیگر دیده نشده و از این  
 نظر واجد اهمیت زیادی است. در این قسمت، دهها نام تازه  
 ایرانی یافت شده که تاکنون شناخته نبوده است. برخی از این  
 نامها خود بخود بر تاریکی و ابهام تاریخ عقاید ایرانی بر تو  
 می‌افکنند. برای مثال، نام خاص: Mazda yasna =  
 مزدپرست، که در اوستا مکرر به کار رفته (بار توموم، ص  
 ۱۱۶۰) و هر دو جزء واژه یعنی Yasna, mazdā در  
 نوشته‌های فارسی باستان نیز آمده است. سرانجام به تاریخ  
 صدور دستور پرداخت دستمزدها یا تاریخ نوشته شدن لوح  
 می‌رسد. بر این الواح مهری نیز نهاده شده است. آخرین کار  
 کامرون توضیح درباره صاحب مهر است. باری، در ایران  
 تاکنون تنها مطلبی که درباره این الواح نوشته شده، ترجمه‌ای



پرداخت دستمزد کارگرانی که در بخشهای مختلف صُفّه یا خارج از آن- و البته برای آن- به کار گرفته شده‌اند، شغل حسابداری از ضروریات است. تعداد غیر عادی و شگفتی آور الواح خزانه، خود مؤید این است که گروهی کثیر در این قسمت به کار اشتغال داشته‌اند. خواهیم دید که بخشی و گاهی تمام دستمزد کارگران به جنس پرداخت می‌شده است. بنابراین، برای نگاهداری و تحویل این اجناس هم باید سازمان جداگانه و بطور قطع انبارهایی موجود باشد و در مورد عاملان و متصدیان تحویل این اجناس به کارگران نیز احتمالاً می‌باید الواحی وجود می‌داشته که ناچار چیزی بوده است که امروزه بدان قبض انبار می‌گویند و تحویل گیرنده جنس نیز باید رسید تحویل گرفتن را داده باشد. البته تاکنون چنین الواحی خوانده نشده- شاید پس از خواندن سی هزار و اندی لوحه معلوم گردد که در این بایگانی عظیم از آن دست الواح نیز نگهداری می‌شده است. در الواح خوانده شده- که در کتاب کامرون آمده- تنها از سه جنس نام برده شده است ولی در الواح دیگر- که فی‌المثل در کتاب آقای هالوک Hallock آمده- از جنس‌ها و کالاهای دیگر نیز نام برده شده است. اجناسی که در این ۸۵ لوح آمده عبارتست از گوسفند، شراب و آبجو. معلوم است وقتی قرار باشد انبوه کارگرانی که در يك لوح قبض، دستمزد دریافت کرده‌اند نیمی از دستمزدشان را گوسفند تحویل بگیرند، این مسئله به ذهن متبادر می‌شود که بطور حتم و یقین، گله‌های عظیم گوسفند در همان حوالی تخت جمشید نگاهداری می‌شده و به گله‌بانان متعددی هم نیاز بوده است. الواح خوانده شده نیز این مسئله را تأیید می‌کند. در يك لوح، تنها دستور پرداخت مزد سیصد و هفتاد شیان صادر شده است. البته احتمالاً در همین لوح تعداد شیانان بیش از این بوده که به علت از میان رفتن بخشی از لوح به درستی خوانده نشده است و جالب آنکه در میان این شیانان، زن و دختر نیز فراوان وجود داشته است (از این جمع ۱۶۷ نفر زن و دختر هستند نزدیک به ۴۴ درصد).

همچنین، باید گفت که تأمین علوفه این گوسفندان، خود به تشکیلات و سازمان جداگانه‌ای نیاز داشته است. از طرف دیگر، وقتی در برابر مزد بتوان کوزه‌های شراب دریافت کرد، باید انتظار دیدن تاکستانهای وسیع و گسترده در حوالی تخت جمشید را داشت، و نیز باغبانان متعددی که آنها را

bat. ti. kur. ras فارسی باستان: patikara = فارسی: پیکر) و یک بار به صورت: sá.is.ki که مربوط است به واژه: is.ma.lu (و یعنی کنده‌گری روی طلا. بدین جهت ترجمه نسبتاً درست این واژه «کارگر» است. در اینجا امکان دارد رابطه‌ای بین این واژه و واژه si.is ni معادل واژه فارسی باستان: naibam - اکدی: babhanu نباشد، گرچه واژه اکدی بعدی خود بی تردید مشتق از banü = زیبا است.

سطر ۷-۸: برای sa.ad. da. bat. tn. is فارسی باستان: satapati (صدبد، فرمانده یارئیس یا سرپرست صد نفر- یوزباشی. چنان که: dasapati = ده‌بد- فرمانده ده نفر). مقایسه شود با اوستا: baévarð patay (بیوربد. فرمانده ده هزار نفر) نگا: بار تولومه، ص ۹۱۴ (dasa) و ص ۷۰۰ (sata) و نیز ص ۱۵۵۵.

سطر ۲۱: واژه: du.man.ra (جمع: du.man.pi) یعنی رسیده است یا رسیده بود. اشکال فعلی آن با اضافه کردن ma (n) به نظر می‌رسد بر ادامه فعل دلالت دارد.

سطر ۲۲: واژه: du. me. در غالب موارد به نظر می‌رسد که با دقت du.nu نوشته شده است. اما گونه du.um.me پس از سؤال می‌آید. بدون دلیل مناسب، من این واژه را بعنوان يك اسم مربوط، از ریشه فعلی du می‌دانم. همچنین در کتیبه بیستون داریوش Q ۱۲ و Q ۱۴ در مقابل واژه فارسی باستان: adinā دیده می‌شود به معنی «محروم شد» و [ayasta a] در اول کلمه علامت فعل ماضی است]، به معنی «اختصاص داد» اکدی ekēmu = گرفتن.



اکنون می‌پردازیم به مطالب مربوط به کارگران. طبیعی است که کارها را می‌توان به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم کرد. مقصود از اصلی، کارهاییست که مستقیماً به ساختمانی یا کارهای تزئینی، مربوط باشد و منظور از کارهای فرعی کارهاییست که در خدمت کار اصلی قرار می‌گیرد؛ مثلاً شراب‌سازی یا پرورش گوسفند و تهیه خوراک کارگران و غیره.

پیداست که بیشترین مشاغل باید مربوط به ساختمان باشد و در الواح چنین نیز هست. اما این نیز مسلم است که کارهای ساختمانی به عظمت تخت جمشید، يك سلسله حرفه‌های فرعی را نیز ایجاب می‌کرده است. مثلاً برای

## ۲- حسابدار:

در چند لوح، از کسانی که به نحوی کار محاسبه-احتمالاً مخارج تخت جمشید- را بر عهده داشته‌اند، سخن رفته است (الواح ۱۶-۲۱-۴۸-۵۶-۵۷) که در دو لوح دستمزد آنها کم (۵/۵ شکل) و در سه لوح دیگر بسیار بالاست (۳/۳ و ۵/۵ و ۷/۵ شکل). آخرین لوح مربوط به يك نفر است که ۷/۵ شکل نصف دستمزد ماهانه اوست. یعنی این حسابدار در واقع ماهیانه ۱۵ شکل، برابر بهای پنج گوسفند، دریافت می‌کرده است.

## ۳- شراب گیر و آبجوساز:

لوح ۳۶ مربوط به دستمزد پنجاه و پنج نفر شراب‌ساز (۱۲ مرد و ۱۸ پسر- ۱۴ زن و ۱۱ دختر) و لوح‌های ۳۸ و ۴۶ مربوط به آبجوسازان است. جالب است که در این هر دو شغل مردان و زنان با هم کار می‌کرده‌اند. کمترین دستمزد متعلق به دخترها (۲/۳ شکل) و بیشترین دستمزد متعلق به مردها (۲/۵ شکل) بوده است. در میان آبجوسازان هم زنان و پسران و دختران بوده‌اند اما دستمزد ایشان کمی بیشتر بوده است؛ ظاهراً کارشان پرزحمت‌تر بوده است. تعداد آنها در لوح ۴۶، چهل و دو نفر آمده (۲۴ نفر مرد و پسر و ۱۸ نفر زن و دختر) و حداقل دستمزد ۱۱/۸ شکل برای دختران و حداکثر ۳۱/۳ برای مردان ذکر شده است.

## ۴- شبان:

در میان این الواح، تنها در دو لوح به این عنوان برمی‌خوریم (الواح ۵۰ و ۶۱). تعداد افراد ذکر شده در لوح ۵۰ بالغ بر ۳۷۰ نفر است؛ با این احتمال که تعداد بیش از این بوده و به سبب خرابی لوح درست خوانده نشده است. در میان این گروه نیز زن، مرد، پسر و دختر دیده می‌شوند. شمار مردها ۱۲۷ نفر و پسرها ۷۶ نفر است. زنها ۹۱ نفر و دخترها ۷۶ نفرند (نسبت زن و دختر به کل: ۴۵٪).

نظر من این است که سه گروه کارگران بالا: کشتکاران، شراب‌گیران و آبجوسازان و شبانان، گروه‌های خانوادگی یا حتی قبیله‌ای بوده‌اند. این نکته را برابری تقریبی زنان و مردان نشان می‌دهد. لازم به تذکر است که پسران و دخترانی که در الواح از آنها یاد شده، نوجوانان تا پانزده سال بوده‌اند (پانزده سالگی را می‌توان سن قانونی در ایران باستان شناخت

نگاهداری و حفاظت کنند و سازمان و تشکیلات جداگانه و بسیار مفصلی برای انگور چینی و شراب‌سازی و دستگاه‌های لازم برای این کار و احیاناً اشخاص متخصص در این کار. همچنین است کشتزارهای جو و دستگاه‌های تهیه آجیو و اجزاء و کارگران و متخصصان اجراکننده این برنامه. از طرف دیگر، ساختن کوزه‌های سفالین شراب، خود تأسیسات جداگانه‌ای لازم دارد.

برای نقل و انتقال مصالح مورد نیاز کارهای ساختمانی چنین عظیم و نیز برای اجناسی که در برابر کار به کارگران داده می‌شده، نیاز به سازمانی جداگانه بوده که بدنیست نام آن را سازمان ترابری بگذاریم. به هر حال پیش از آنکه به مشاغل اصلی بپردازیم، بهتر است از الواحی صحبت کنیم که مربوط به حرفه‌های فرعی است:

## ۱- کشتکار:

در لوح ۱۴، دستور پرداخت دستمزد يك ماه ۴۷۰ نفر صادر شده است. این عده کلاً به کار کشاورزی اشتغال داشته‌اند. در این لوح تصریح شده است که کارگران به جای پول همه دستمزد خود را به گوسفند دریافت خواهند کرد. بهای هر گوسفند ۳ شکل نقره (هر شکل ۸/۳ گرم) تعیین شده است. لازم به یادآوری است که این بهای گوسفند که در نخستین لوح کتاب (مربوط به سال ۳۲ پادشاهی داریوش) آمده تا آخرین لوح کتاب که متعلق است به پادشاهی نواده او اردشیر اول، حدود سی سال، هیچگونه تغییری نکرده است یعنی قیمت‌ها ثابت مانده و به اصطلاح امروز تورمی در کار نبوده است. آیا می‌توان این را نشانه يك ثبات اقتصادی مستحکم و منطقی به حساب آورد؟ باری، در مورد این لوح می‌توان فرض کرد که کشتکاران خود داوطلبانه به جای پول فقط گوسفند خواسته‌اند تا بتوانند در کنار مزارعی که در آنها کار می‌کرده‌اند به پرورش و تکثیر آنها اقدام نمایند. مؤید این مطلب این است که در دیگر الواح فقط نیمی از دستمزد به جنس- مثلاً گوسفند- پرداخت شده است نه همه آن، مثل اینکه در لوح ۳۱ نیز از شش نفر کشتکار دیگر یاد شده است. اما در آنجا در برابر تنها نیمی از دستمزد گوسفند داده شده است. پیداست که کشتکاران منحصر به همین تعداد نبوده‌اند و در الواح دیگر قطعاً باز هم یافت خواهند شد. حقوق کارگران این بخش زیاد نیست؛ حداکثر ۱/۵ شکل و حداقل ۰/۵ شکل در ماه است.

مرکب از مردان و زنان و پسران و دختران. به نظر نمی‌رسد کار این‌ها به خزانه‌داری مربوط باشد؛ شاید بیشتر کارگران ساختمانی بوده‌اند و احتمالاً به دلیل لوح ۲۸ تعدادی هم صنعتگر. دستمزد این گروه نسبت به گروه‌های دیگر بالاست. اشخاصی که در الواح ۴۰ و ۶۴ ذکر آنها رفته، در تخت جمشید پارسه کار نمی‌کرده‌اند بلکه در جایی به نام کامنی (Kāmeni) و در خزانه آنجا به کار اشتغال داشته‌اند. محل کامنی هنوز مشخص نشده است اما می‌توان احتمال داد که چندان از تخت جمشید دور نبوده است.

#### ۷- مشاغل متفرقه:

برخی از مشاغلی که در این الواح نام آنها به میان آمده، با مسائل مربوط به ساختمان تخت جمشید بیگانه و نامربوط است. مثلاً، در لوح ۴۱ از مأموران مالیات یا گیرندگان خراج سخن رفته است و جالب آنکه یکی از سه نفر مذکور در این لوح زن است. به هیچ وجه نمی‌توان پرداخت دستمزد مأمور مالیات را از حسابداری تخت جمشید که همه چیز گواهی می‌دهد که مربوط است به مصارف این ساختمان عظیم توجیه نمود.

مورد شگفت دیگر، پرداخت دستمزد سازندگان اسلحه (زره) است. در لوح ۵۲ دستور پرداخت دستمزد ۵۵ نفر که کارشان اسلحه‌سازی یا زره‌سازی بوده داده شده است. گذشته از این، محل کار این عده هم در خود تخت جمشید نبوده، بلکه مکان دیگری بوده که نام آن در لوحه انکوراکا (Hankurraka) آمده است. مسئول کار این گروه اسلحه‌ساز نیز شخصی بوده است به نام اُتانس Otānes (یک گروه شراب‌ساز نیز در همین محل و به مسئولیت همین اُتانس یا اُتانس دیگر - موضوع لوح ۳۶ - کار می‌کرده است). مرحوم مصطفوی نام محل را با انگور و نام اُتانس را با آوانس ارمنی مقایسه کرده است!! اُتانس به احتمال نزدیک به یقین hü.tana باید باشد اما محل کار این شخص جایی بوده که در متن ایلامی آن را ناری Nāresi نوشته‌اند و پرفسور کامرون آنرا همین نیریز کنونی می‌داند و البته دلایل دیگری نیز برای یکی بودن این دو نام اقامه می‌کند (نگا: ص ۱۶۶ کتاب کامرون)، گرچه شباهت این دو نام فوق‌العاده است اما با توجه به اینکه مسئول کارگران قاعدتاً باید در همان جایی سکنی داشته باشد که کارگانش کار می‌کنند، یا حداقل نزدیک به

که جای بحث درباره آن اینجا نیست). در لوح ۶۱ نیز ۱۳۱ شبان مزد دریافت کرده‌اند (مردان و پسران ۷۲ نفر، زنان و دختران ۵۹ نفر - نسبت زنان و دختران ۴۲٪). حداقل دستمزد دختران نزدیک به ۲ شکل (۱۷/۸) و حداکثر دستمزد مردان نزدیک به ۴ شکل (۳۳/۴) است. این هر دو لوح به سال پادشاهی خشایار شاه مربوط است؛ اولی در ماه اول بهار و دومی در ماه دوم بهار پرداخت شده است. اما چون تعداد کارگران در آنها یکی نیست، معلوم می‌شود که به دو گروه جدا تعلق داشته‌اند. بنابراین، تا اینجا بیش از پانصد نفر، از گله‌های گوسفند، برای تحویل به کارگران نگهداری می‌کرده‌اند. پیداست که وقتی پانصد شبان وجود داشته باشد، می‌توان تخمین زد که تعداد گوسفندان تا چه اندازه بوده است (احتمالاً پنجاه هزار) و چه مقدار علوفه برای تغذیه آنها مورد نیاز بوده، یا چه وسعتی از زمینهای تخت جمشید اختصاص به ایجاد مرتع برای تهیه خوراک این انبوه عظیم گوسفند داشته است، یا چه انبارهایی برای ذخیره علوفه خشک جهت خوراک زمستانی دامها ایجاد شده بوده است.

#### ۵- نگهدار و نگهدار چارپایان:

نگفته پیداست که چنین دستگاه عظیمی به انواع و اقسام وسایل حمل و نقل نیازمند است. در الواح خوانده شده بوسیله کامرون، متأسفانه خبری از این دست نیست مگر در چند لوح که در آنها از خرچران یا خران، یا به اصطلاح قدما خربنده و از آنها که از چارپایان نگهداری می‌کرده‌اند یاد شده است. جالب توجه است که در تمام پنج لوحی که از این گروه سخن به میان آمده، متصدی امر فقط پسران هستند و صحبتی از مرد و زن و دختر در میان نیست. تعداد پسران نیز نسبت به وسعت کار و نسبت به انتظار ما بسیار کم است. بیشترین تعداد در لوح ۶۳، پانزده نفر و کمترین تعداد در لوح ۷۲، پنج نفر است. به احتمال زیاد در لوح‌های خوانده نشده می‌توان تعداد بیشتری یافت.

#### ۶- کارکنان خزانه:

در چند لوح از کارکنان خزانه یاد شده (۲۸-۳۹-۴۰-۴۵-۶۷-۷۶). الواح به هیچ وجه معلوم نمی‌کنند که این اشخاص چه کاری انجام می‌داده‌اند؛ تنها در لوح ۲۸ از آنها بعنوان صنعتگر (ایلامی: mar-ri-ip) یاد شده است. تعداد کارگران الواح بالا بسیار زیاد و بیش از ۲۵۵۰ نفر است،

قدری هم برای خود نگهدارند. چنین دستمزدی اگر مربوط به یک ماه باشد، بسیار زیاد است، حتی برای یک سال هم با مقایسه با دستمزدهای کارگران دیگر و حتی شبانانی که ذکرشان رفت ماهانه بیش از ۶/۵ شکل می‌شود. به یک اندازه بودن تقسیم پول بین شبانان هم خود مسئله‌ایست. بنابراین به نظر می‌رسد این پرداخت مربوط به دستمزد نبوده بلکه به مناسبت خاصی، مثلاً به صورت پاداش یا عیدی به کلیه شبانان داده شده است و به میزان مساوی و در هر صورت یک پرداخت اتفاقی و استثنایی بوده است. اگر این لوح تاریخ می‌داشت، می‌توانست خیلی چیزها به ما بگوید. کامرون فقط حدس می‌زند که تاریخ لوح باید پس از سال سی ام پادشاهی داریوش بزرگ باشد.

نکته دوم، مسئله تغذیه کارگران است. در الواحی که خوانده شده به هیچ وجه اشاره‌ای به مسئله غذای روزانه کارگران نیست و یک محقق اهل شوروی به نام «داندامیف» (که پیش از این از او یاد کردیم) در مقاله مفصل خود به نام «تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان» سخت بر این عقیده است که تمامی کارگران از سفره کارفرما تغذیه می‌شده‌اند. بنا به قرائن، این نظر درست است اما اثبات و چگونگی آن با اشکال روبرو می‌شود. واقعیت این است که در صورت صحت چنان مطلبی - غذا دادن به چند هزار کارگر، آن هم در هر روز و هر روز چند نوبت - مستلزم وجود سازمان و تشکیلات گسترده‌ای است که کمترین اثری از آن در حفاریهای تخت جمشید به دست نیامده است؛ تازه، هیچ جا اجاق یا خاکستری که نشانه وجود آتشی برای پختن غذا باشد یافت نشده است و اگر فرض کنیم که به کارگران غذای گرم داده نمی‌شده و چیزی مثل نان و پنیر خوراک آنها بوده، آن هم با وجود کارهای سنگین ساختمانی، معقول به نظر نمی‌رسد. بنابراین می‌توان فرض کرد که روستائینی که در روستاهای اطراف پارسه (نامی که در این الواح برای تخت جمشید آمده است) زندگی می‌کرده‌اند، مازاد تولیدات غذایی خود را در یک بازار روزانه یا به صورت دستفروشی به کارگران عرضه می‌کرده‌اند و پول آن را دریافت می‌نموده‌اند یا حتی با اجناسی که کارگران می‌گرفته‌اند معاوضه می‌کرده‌اند و بدین طریق مسئله تغذیه کارگران حل می‌شده است. در دوران‌های بعد - دوران اسلام - هم حتی به فروشنده‌گانی که همراه سپاهیان عازم تبرد حرکت می‌کرده و

آن، و نیز با توجه به اینکه نیریز نه تنها از تخت جمشید بلکه از شیراز کنونی بسیار دور است و با توجه به وسایل حمل و نقل آن زمان، بعید به نظر می‌رسد کاری که در نیریز صوت گرفته، پرداخت دستمزد کارگانش را به خزانه‌داری تخت جمشید حواله داده باشند. حل این معما یک راه بیشتر ندارد. ناری زی مندرج در این لوح، نیریز کنونی نیست، بلکه باید جایی در همان حوالی تخت جمشید باشد. مگر نمی‌شود در این فاصله، دو آبادی همنام موجود باشد؟

پیش از آنکه به کارهای ساختمانی بپردازیم، لازم است به دو نکته مربوط به چند لوحه اشاره کنیم:

نکته نخست مربوط است به دو لوحه بدون تاریخ به شماره‌های ۴ و ۵ در کتاب کامرون که در آن پرداخت پولی به تساوی در میان شبانان انجام شده است. به ترجمه فارسی لوح ۵ توجه کنید: ۹۰۴ کرشه نقره توسط یک مدیر به شبانان پارامیزا که ساوومیش مسئول آنهاست و در «مارشاکاش» (نام محلی است ناچار در همان حوالی) [کار می‌کنند] داده شده است. داریوش فرمان داد «هر مرد ۸ کرشه». بنابراین تعداد شبانان ۱۱۳ نفر بوده است. واژه‌ای که به شبان برگردانده شده، در متن ایلامی لوح Kam.ba.ti.ia.ip است. کامرون این واژه را دخیل از فارسی باستان در ایلامی و مرکب از دو جزء می‌داند: kam = گله؛ و پسوند patiy. بنابراین روی هم معنی گله‌بان یا شبان دارد (واژه kam در کتاب R.G.Kent دیده نشد).

لوح ۴ جالب‌تر است چون پول فراوانی به بعضی افراد صنعتگر داده شده که نام یکایک آنها آمده است: ۴ نفر هر یک ۶۰ کرشه، سه نفر هر یک ۵۰ کرشه، دو نفر هر یک ۳۰ کرشه، و بالاخره چهار نفر هر یک ۲۰ کرشه دریافت کرده‌اند که هر کرشه برابر ۱۰ شکل است و ۶۰ کرشه ششصد شکل می‌شود یعنی بهای ۲۰۰ سر گوسفند. به هیچ وجه نمی‌توان این پرداخت را توجیه کرد؛ گرچه لوح اخیر معلوم نمی‌کند که دریافت کنندگان در چه مشاغلی بوده‌اند. چنان که دیده می‌شود، در لوح نخست، میزان مزد و زمان کار مشخص نشده است. در هیچ لوحی هم دیده نشده که همه کارگران به یک اندازه دستمزد دریافت کنند. اما در این جا یعنی لوح ۵، ۹۰۴ کرشه پرداخت شده و به هر نفر ۸ کرشه یعنی ۸۰ شکل و اگر به گوسفند حساب کنیم هر کدام می‌توانسته‌اند با این پول ۲۶ گوسفند خریداری کنند و



- مایحتاج آنها را تهیه می نموده اند، برمی خوریم (که ظاهراً به آنها یاو گیان می گفتند).
- پیش از آن که به مشاغل تخصصی کارگران برسیم، بدنیست از يك سند جالب و شاید جالب ترین لوحه این مجموعه - یعنی لوحه ۱۱ - ذکری بکنیم. گویا برای این همه کارگر، يك روحانی هم لازم بوده که مسائل و مشکلات دینی آنان را حل کند و به پرسشهای آنان در امور مذهب پاسخ دهد. این روحانی قطعاً ایرانی بوده (نام او در لوح نیامده) است. شغل او که در متن raëfawiskara ذکر شده است، ایرانی بودن و همدینی او را با هخامنشیان مزداپرست ثابت می کند و چه بسا زرتشتی بوده است.
- حقوق ماهیانه این روحانی به قدری کم است که به نظر باور نکردنی می آید، ولی لوح صریح است. مبلغ مندرج در این لوح که مربوط به کار هفت ماهه این شخص است، جمعاً ۵۱/۴ شکل است یعنی او ماهیانه در حدود ۳/۴ شکل حقوق دریافت می کرده و برای اینکه میزانی به دست آید باید بگوئیم که این مرد روحانی محترم - که شاید زن و بچه هم داشته - هفت ماه تمام به کارگران درس دین داده و مسائل مذهبی شان را حل کرده و با حقوق هفت ماهه خود حتی نمی توانسته دو سر گوسفند بخرد.
- اینک به مشاغل اصلی کارگران ساختمانی می پردازیم. البته در بعضی از این لوحها تخصص کارگر ذکر شده و در برخی دیگر فقط عنوان کارگر بدون آن که پیشه و تخصص او مشخص شده باشد (چنین است در الواح ۱۲-۱۵-۱۹-۴۲-۵۳-۶۰-۶۷ و ۵۶). این گروه بی تخصص احتمالاً کارگران ساده ساختمانی بوده اند اما نکته مهم این است که مزد این کارگران، در قیاس با دستمزد کارگرانی که ذکر تخصصشان رفته، تفاوت چندانی ندارد. فهرست کارگران دارای تخصص به شرحی است که در زیر می آید: (شماره هایی که در میان دو کمانک آمده شماره لوح است)
- منبت کار (۲۰) ۳۴ نفر  
 - سازنده در آهنی (۲۳) ۲۱ نفر  
 - نقش برداز روی سنگ (۲۴ و ۲۶) ۴۶ نفر  
 - پرداخت کننده نقش های سنگی (۲۷) ۲۰ نفر  
 - صنعتگر؟ (۲۸-۳۳) ۲۴۵ نفر  
 - تزیین کار (۳۰) ۶ نفر  
 - زرگر، طلاکار (۳۷) ۷۲ نفر
- مس کار (۴۹-۵۴) ۶۱ نفر  
 - سنگتراش (۷۳) ۱۵۱ نفر  
 - در ساز (۷۴) ۵۰۱ نفر
- ملیت کارگران: نگفته پیداست که بیشترین کارگران محلی بوده اند و از همان اطراف تخت جمشید به آنجا برای کار می رفته اند - حتی از شیراز.
- اما در میان الواح مواردی دیده می شود که صراحت دارد که فلان کارگر از آنجا آمده است و هم این خود مؤید این نکته است که در آنجا که محل سکونت اصلی کارگر ذکر نشده، کارگر محلی است.
- در لوح شماره ۱ - که در آغاز مقاله آمد - از يك نفر مصری که نجار بوده و شاید منبت کار، و در ضمن سمت «صدبدی» (یعنی رئیس و سرپرست صدنفر کارگر، معادل ترکیب ترکی یوزباشی) هم داشته است سخن رفته. این لوح در سال ۳۲ پادشاهی داریوش نوشته شده است. مزد این شخص بیگانه، نسبت به سایر کارگران بسیار زیاد است یعنی ماهانه ۶/۵۰ شکل نقره. راجع به پول، پول طلا، پول نقره و اضعاف و اجزاء پول در دوره هخامنشی جداگانه سخن خواهیم گفت. اینجا برای اینکه خواننده تا اندازه ای در جریان قرار گیرد، می گوئیم که شخص فوق می توانسته است به جای پول، گوسفند و شراب تحویل گیرد - هر گوسفند ۳ شکل و هر کوزه شراب يك شکل. بدین طریق او ماهیانه دو گوسفند و يك کوزه شراب داشته است.
- کارگرانی که در لوح شماره ۹، حواله دستمزدشان صادر شده نیز مصری یا احتمالاً سوریه ای هستند. کار آنها ساختن ستون های سنگی و کندن کتیبه روی آنها بوده است. حداکثر دستمزد آنها ۳ شکل در ماه بوده است.
- در لوح شماره ۱۲ نیز دستور پرداخت دستمزد ماهانه ۳۱۳ نفر کارگر هیتی داده شده است. کامرون آنها را سوریه ای می داند ولی هیتی ها يك قوم هند و اروپایی بوده اند که از شمال سوریه تا جنوب غربی ترکیه کنونی ساکن بودند و سابق بر این پادشاهی مستقلی تأسیس کرده بودند. دستمزد این گروه نیز نسبتاً بالاست؛ حداکثر ۳ شکل.
- در لوح شماره ۱۵ از کارگران هیتی و مصری و ایونی - بدون ذکر تخصص - یاد شده است.
- در لوح ۲۲ نیز از يك گروه چهار نفری هیتی سخن رفته که گویا بر طبق قرارداد می مشغول کار بوده اند و بعد معلوم

نیست به چه سبب مرخص شده‌اند.

لوح ۳۷ مربوط است به ۷۲ طلاکار از اهالی کاریه. دستمزد اینان خوب و حداکثر ۴۱/۶ شکل در ماه است. در لوح ۷۶، یک سرکارگر تزیین کار از شوش آمده است و در لوح ۸۰ کارگران اهل محلی به نام کاپیراپ هستند که مشخص نیست کجاست. الواح ۴۲ و ۶۰ مربوط به کارگران مکانی است به نام Ti-ra.is.si.is که آنرا همین شیراز کنونی می‌دانند. گفتنی است که در ۷۵۰ لوحه‌ای که در محل خزانه و نزدیک باروی تخت جمشید پیدا شد، چندبار این نام تکرار شده اما دوبار هم به صورت Si-ra-is.si.is آمده که نام اخیر به نام شیراز بسیار نزدیکتر است و بنابراین اسم Tirāsīs را باید در جای دیگر جستجو کرد. غیر از لوح ۴، در هیچ یک از دیگر الواح نام کارگر حقوق بگیر نیامده است، مگر در یک لوح، یعنی لوح ۵۷. در اینجا از حسابداری به نام نو تیبیل Nu.ti.be.ul صحبت می‌شود که به نظر کامرون باید بابلی باشد. او در سال بیستم پادشاهی خشایارشا متصدی امر حسابداری بوده و دستمزد گزافی هم دریافت می‌کرده است؛ پانزده شکل در ماه، برابر بهای پنج سرگوسفند.

**پول - دستمزد:** چنان که دیدیم، دستمزدها به پول نقره - شکل و کرشه - پرداخت می‌شده یا به جنس و در الواح مورد بحث و مطالعه ما تنها از سه جنس سخن به میان آمده: گوسفند، شراب و آبجو. قیمت گوسفند و شراب چنان که دیدیم تعیین شده (سه شکل و یک شکل) ولی بهای آبجو تعیین نشده است؛ شاید بهای آن بسیار ناچیز بوده است. وزن پول نقره‌ای که پرداخت می‌شده، یعنی شکل، اکنون معلوم شده است و آن مدیون کشف یک سنگ وزنه در تخت جمشید است. وزن این سنگ دقیقاً ۹۹۵۰ گرم است (فقط ۵۰ گرم کمتر از ۱۰ کیلو) و روی آن به زبان فارسی باستان و خط میخی ایرانی وزن آن ۱۲۰ کرشه قید شده است. بنابراین یک شکل = یک دهم کرشه و تقریباً ۸/۳ گرم نقره بوده است. اما محقق روسی سابق الذکر، یعنی آقای داندامایف در همان مقاله که ذکرش گذشت، وزن شکل را ۵/۶ گرم نوشته و متأسفانه معلوم نکرده که آن را از کجا و چگونه به دست آورده است. (ص ۴۱) او در جای دیگر نسبت ارزش طلا و نقره را یک به سیزده و یک سوم (ص ۴۳) دانسته و ارزش هر دریک طلا را برابر بیست شکل یا دو

کرشه و وزن آنرا ۸/۴ گرم نوشته است. اگر بخواهیم در مقایسه با امروز وضع دستمزدهای کارگران را بسنجیم، باید بگوئیم هر دریک طلا به پول امروز (هر گرم طلا ۳۹۰۰ تومان) ۳۲۷۶۰ تومان ارزش داشته است. بنابراین ارزش یک شکل نقره ۱۶۳۸ تومان بوده است (طبعاً با قیاس بهای طلا در ۲۵۰۰ سال پیش و نسبت آن با نقره در همان زمان محاسبه شده و گر نه امروز نقره در قیاس با طلا بسیار ارزان تر است). پس اگر کارگری ماهانه ۷/۵ شکل دریافت می‌کرده، معادل ۱۲۲۸۵ تومان امروز می‌شده است. از طرف دیگر او می‌توانسته با سه شکل، یعنی ۴۹۱۴ تومان یک گوسفند بخرد (امروز یک گوسفند متوسط حدود ۴۰/۰۰۰ تومان است) و اگر دستمزد این کارگر را با بهای امروزی گوسفند حساب کنیم ۱۰۰/۰۰۰ تومان می‌شود.

با این همه باید گفت روی هم رفته سطح دستمزدها زیاد بالا نبوده مگر اینکه نظر پروفیسور کامرون را بپذیریم که مبلغ نوشته شده در لوحه‌ها تنها نیمی از دستمزد ماهانه کارگران و کارکنان پارسه بوده است نه همه آن، که در این صورت می‌توان گفت وضع کارگران ایرانی در ۲۵ سده پیش از این بسیار خوب بوده است.

در میان الواح کتاب کامرون فقط ۹ لوح به زمان پادشاهی داریوش بزرگ مربوط است که نخستین آنها حقوق دروگر مصری بود که ذکرش رفت. از لوح ۱۰ تا ۷۶ به روزگار پادشاهی خشایارشا فرزند و جانشین داریوش تعلق دارد که نخستین لوح یعنی ۱۰ از دومین سال پادشاهی اوست. در همین لوح است که از دو ماه ششم نام برده می‌شود و مفهوم آن این است که این سال کیبسه، و ماه کیبسه، ماه ششم بوده است (در مورد گاه‌شماری هخامنشی و کیبسه‌ها پس از این سخن خواهیم گفت). در پادشاهی خشایارشا نیز سطح دستمزدها تقریباً به همان میزان دوران داریوش است و این روال تا ماه آثریادی (ماه نهم - آذر) سال ۱۹ خشایارشا ادامه می‌یابد (لوح ۳۶) اما از این ماه تا ماه گرم‌پد (ماه چهارم - تیرماه) سال بیستم خشایارشا، یعنی برای مدت ۸ ماه، ناگهان دستمزد کارگران جهشی عجیب و شگفتی آور می‌کند که غیر قابل توجیه است. در این زمینه مقایسه‌ای می‌کنیم. یک کارگر صنعتگر در همان سال ۱۹ خشایارشا (در ماه ورتک زن - ماه ۸ = آبان) فقط ۲/۳ شکل دریافت ماهانه داشته (لوح ۳۴) در حالی که در ۳ ماه بعد یعنی (ماه سامیه = ماه ۱۱ = بهمن)

یکی این که در لوح ۴۶ دستور پرداخت دستمزد ۲۴ مرد و پسر بچه و ۱۸ زن و دختر بچه صادر شده است که در کار تهیه آبجو بوده اند آنهم در ماه و یخنه (معادل اسفند) یعنی آخرین ماه زمستان. بنابراین اگر خشکسالی وجود می داشت طبیعتاً جوی هم برای تهیه این مشروب در دسترس نمی بود. از طرف دیگر، در ماه اول بهار در لوح ۴۹ دستور پرداخت مزد ۳۷۰ شیان گوسفندان صادر شده است. این دو لوح بطور قطع با مسئله خشکسالی منافات دارند. نکته جالب این است که در الواحی که متعلق به این هشت ماه است به جای دستمزد، همچنان گوسفند و شراب و آبجو داده شده است و چون نرخ تازه ای بر آنها نهاده نشده معلوم می گردد که نرخ دولتی عوض نشده بوده است یعنی گوسفند به بهای سه شکل به کارکنان داده می شده. به هر حال فرض خشکسالی درست در نمی آید، ولی از طرف دیگر توجیهی نیز بر این کار نمی شود کرد. لازم به یادآوری است که آبجو برای اولین بار در همین فاصله در لوح ها دیده می شود (۵۱) و پیش از آن نبوده است. باری، آیا مراسمی خاص یا اتفاق بخصوصی سبب این کار نشده است؟ پیداست که تا خوانده شدن تمامی الواح اظهار نظر قطعی در بسیاری از موارد ممکن نیست.

در پایان، با توجه به اینکه در لوحه ۱۱ به یک روحانی (قطعاً ایرانی) اشاره شده است، چند کلمه هم راجع به عقاید مذهبی که از این الواح می توان دریافت می پردازیم و گرچه نقد آراء بعضی از شرق شناسان درباره نظام حاکم در ایران عهده خامنشی را نیز ضروری می دانیم، آن را به فرصتی دیگر و جایی دیگر موکول می کنیم.

هخامنشیان دینی داشتند که در آن خدای بزرگ و آفریدگار ائورامزدا نام داشت. داریوش در کتیبه بیستون خدای ایرانیان را چنین معرفی می کند: بغ بزرگ است اورمزد. آن که زمین را آفرید. آن که آسمان را آفرید. آن که انسان را آفرید. و برای انسان شادی آفرید. جایی هم می گوید: «اورمزد و خدایان دیگری که هستند». وقتی اورمزد خدای بزرگ و آفریننده اصلی است، معلوم است خدایان دیگر زیردستان او به شمار می روند. نام دو خدا از این خدایان دیگر در کتیبه های هخامنشیان آمده؛ یکی مهر و دیگری ناهید. بر ما کاملاً روشن نیست که هخامنشیان زرتشتی بوده اند یا نه، اما مزداپرست بوده اند و مآخذ موجود

همان سال یک کارگر بدون تخصص ۳۳/۴ شکل (نزدیک به ۴ برابر ۳/۳۷۵) برابر اولی) دستمزد گرفته است (لوح ۴۲). از کارکنان خزانه پارسه، برخی در این فاصله دستمزد ماهانه ۷/۵ شکل داشته اند (لوح ۳۹). در همین لوح پنج نفر در خزانه کار می کرده اند که هر یک ۶۱/۴ شکل مزد ماهانه داشته اند، حتی ۹ پسر بچه یا نوجوان بوده اند که ماهانه ۳۱/۸ شکل حقوق می گرفته اند. در لوح ۴۰ که صریحاً مربوط به پرداخت معادل نصف دستمزد ماهانه است و مربوط است به کارکنان خزانه که در محلی به نام کامنی - که پیش از این گفته شد - کار می کرده اند، بالاترین حقوق ۸ شکل و در حقیقت ۱۶ شکل در ماه است. اما پس از هشت ماه ناگهان دستمزدها به حال اول باز می گردد. این هشت ماه از آخرین ماه پائیز آغاز می شود تا نخستین ماه تابستان. این سال هم کیسه نبوده یعنی مدت آن همان ۸ ماه است. به هر حال به طور مشخص نمی توان دلیل و سبب قانع کننده ای بر این اوج و فرود ناگهانی دستمزدها پیدا کرد. البته برخی تصور کرده اند که در آن سال احتمالاً خشکسالی سختی پیش آمده و قیمتها به شدت بالا رفته و معیشت کارکنان سخت شده است بنابراین کارفرما، یعنی دولت هخامنشی برای ایجاد تعادل بین درآمد و هزینه کارگران، که با آن گرانی شدید قدرت خرید خود را از دست داده بودند، دستمزدها را تا اندازه ای که دیدیم بالا برده است و به محض اینکه قحطی از میان رفته و آب رفته به جوی باز آمده، دستمزدها به حالت اولیه بازگشت داده شده است. گرچه این امر در ساختار دقیق دستگاه دولتی که داریوش پی افکند دور از انتظار نیست، اما بطور مختصر و بدون توجه به جزئیات کار باید بگوئیم که رفع چنین گرفتار بهایی در آغاز فصل تابستان - ماه گرم پد، تیر - به عمل نمی آید، بلکه پس از موسم درو و برداشت خرمن ممکن است مشکلات بر طرف گردد. ولی می بینیم که در همان ماه گرم پد دستمزدها تنزل پیدا می کند که هنوز هیچ خرمنی برداشته نشده و حتی محصول میوه کاملاً به دست نیامده. برای مثال، حتی در سرزمین فارس که منطقه ای نسبتاً گرم است، انگور در این ماه فراوان نیست و ما در چند لوح در این فاصله می خوانیم که به جای نصف یا دو سوم یا تمام دستمزد گروهایی انبوه فقط شراب داده شده است یا آبجو (۶۲-۶۵-۶۸). اگر فرض کنیم شراب و آبجو باقیمانده از سال گذشته باشد، دو لوح این فرض را دچار مشکل می کند.

و تاریخ، مرکز نشر دانشگاهی، شماره اول، سال دوم. در آن مقاله نیز من قیام گئومات را به همین صورت نامیده‌ام و توضیح داده‌ام که این داریوش است که می‌گوید گئومات. در اینجا باید اضافه کنم که بطور قطع، آنچه داریوش آورده درست است. می‌دانیم شخص دیگری نیز - وهیزدات - در پارس قیام کرد و مدعی بردیا بودن شد.

۴. عجیب است که دیاکونوف این اسناد را یافت شده در استخر گفته است. این اسناد همین الواح خزانه هستند و در تخت جمشید یافت شده‌اند، از قرن ششم (پ. م) به این سو نه قرن پنجم!

۵. باید گفت که در کتیبه بیستون، داریوش سرداران خود را چنین وصف کرده نه ساتراپها - یعنی خشترباون، شهربان‌ها را.

۶. در کتاب: R. G. Kent به نام *Old Persian Grammer*. این کتیبه با علامت DNb مشخص شده است.

۷. طبیعی است که من فقط ناقل این گفته‌ها هستم!

۸. واژه‌ای که به «زشت» برگردانیم، در متن کتیبه *gasta* است و با همین تلفظ در اوستا، که در پهلوی و فارسی نیز با املاهای *gast* (گست) باقی است و به معنی زشت، بد، نفرت‌انگیز (واژه گند هم از آن است).

تراجائی است بس عالی و نورانی

چو بیرون رفتی از جانی بدین گستی

(ناصر خسرو)

اگر بر چرخ با این عادت گست

شوی، گردد ستاره با تو هم پست

(فخرالدین اسعد گرگانی)

۹. واژه پرستشگاه در متن: *āyadāna* از ریشه *yad* (اوستا: *yaz*) به معنی پرستیدن و ستایش کردن آمده. اما به گواهی یونانیان، ایرانیان خود پرستشگاه نداشتند و برای پرستش اهورامزدا به پشته‌ها و بلندیاها و کوهها می‌رفتند. از سوی دیگر، به گواهی تاریخ، ایرانیان به دین‌ها و باورهای مردم سرزمین‌های متصرفی خود احترام می‌گذاشتند. احتمال دارد این پرستشگاهها که به دست گئومات ویران شده، به دین‌های دیگر تعلق داشته است.

\* Soisra

\*\* gaiσa

\*\*\* Viσbis

در باره آنان به وضوح نشان می‌دهد که با همه علاقه و ارادتی که به اهورامزدا و دین خود داشته‌اند (در کتیبه بیستون، در دو ستون نخست، ۳۲ بار نام اهورامزدا آمده است و داریوش هر کاری کرده، آن را به خواست اورمزد و به یاری او دانسته است) به هیچ وجه مزاحم پیروان دیگر مذاهب نشده‌اند. کران تا کران جهان آن روزگار در ید قدرت آنان بود اما کسی را به زور وادار نمی‌کردند که دین آنان را بپذیرد. وقتی در میان کارگران تخت جمشید مصری، هیتی، کاریه‌ای، ایلامی و یونانی می‌بینیم، نباید انتظار داشته باشیم که همه به یک دین و آئین اعتقاد داشته باشند؛ مسلماً ادیان متعدد و متفرق داشته‌اند. البته آزدمنشی ایرانی به هیچ وجه اجازه مزاحمتی برای آنان به کسی نداده است. اما در مورد خود ایرانیان وجود آن روحانی و نیز چند نام خاص مؤید این است که دین مردم و پادشاهشان تفاوتی نداشته است. در لوح شماره ۴ به چنین نامهایی برمی‌خوریم: *Mazdayasna* دقیقاً به معنی مزدایرست؛ یا *Baga bigna* (جزء اول آن *Baga* = خدا)؛ *Mi.at.ra.an.ka* که جزء اول آن همان مهر است؛ یا *Bagiussa* که جزء اول آن *Baga* است؛ همچنین *Bakagig-ia* که جزء اول آنهم *Baga* است. اینها همه نشان دهنده دین مزدایرستی هخامنشی است.

## یادداشتها:

۱. در تمام این کتاب، همه جا «بیستون» به صورت «بهیستون» آورده شده است. بر بنده معلوم نیست که این کار دیاکونوف است یا کشاورز؟ باید گفت اگر دیاکونوف این نام را آنچنان آورده بوده است، مترجم باید شکل صحیح آنرا نقل می‌کرد. شکل باستانی این نام باید *bagistān* باشد. بیستان و بیستون، دگر گونه آن است. معلوم نیست این «ه» از کجا آمده است؟

2. *Perspolis Treasury Tablets*.

۳. نگا: ایرج وامقی، رویدادهای کتیبه بیستون، مجله باستان شناسی